حسین کرمانپور سخنگوی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در گفت و گو با «ایران» با اشاره به حمله به انستیتو پاستور:

دشمن به هیچ اصولی پایبند نیست

گزارش خبری

سمیه افشین‌فر
گروه اجتماعی

همزمان با تشدید درگیری‌ها، گزارش‌های متعددی از حملات دشمن صهیونی-امریکایی به مراکز بهداشتی و درمانی در ایران، منتشر شده است. به گفته دبیرکل سازمان جهانی بهداشت از اول مارس تاکنون، سازمان جهانی بهداشت بیش از ۲۰ حمله به مراکز بهداشتی در ایران را تأیید کرده است. همچنین براساس آخرین آمارهای ارائه شده توسط سخنگوی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی تا ۱۴ فروردین ماه ۳۰ استان و ۲۶۰ شهرستان کشورمان متأثر از حملات صهیونی-امریکایی علیه کشورمان هستند. حسین کرمانپور به «ایران» می‌گوید: «تا ۱۴ فروردین ماه بیش از ۲۸ هزار نفر از مجروحین به بیمارستان منتقل شده‌اند که ۲۶ هزار و ۶۶۳ نفر از آنها درمان و ترخیص شده‌اند و حدود ۵۰۰ نفر از آسیب‌دیدگان هنوز در بیمارستان‌ها بستری هستند.» او با بیان این‌که تاکنون بیش از هزار و ۱۴۹ عمل جراحی در سیستم سلامت کشور انجام شده است، توضیح می‌دهد: «۱۹۳ بیمار مجروح نیاز به مراجعه مجدد داشته‌اند که آمده‌اند و اقدامات درمانی برای آنها انجام شده و تحت مداوا قرار گرفته‌اند.»

۱۸ درصد مجروحان را زنان تشکیل می‌دهند

به گفته کرمانپور از نظر نحوه ارائه خدمت حدود ۹۳ درصد مراجعه‌کنندگان به بیمارستان تحت مداوا قرار گرفته‌اند. او با بیان این‌که ۱۸ درصد از مجروحان را زنان تشکیل می‌دهند، در مورد آمار بقیه گروه‌های آسیب دیده می‌گوید: «بیش از ۴ هزار و ۶۰۰ نفر از زنان کشورمان مجروح شده‌اند. همچنین هزار و ۸۸۱ نفر از مجروحان را افراد کمتر از ۱۸ سال، ۱۲۰ نفر کمتر از ۵ سال و ۶۸ نفر هم کمتر از دو سال تشکیل می‌دهند که در جریان تهاجم دشمن صهیونی-امریکایی مجروح شده‌اند.» کرمانپور با بیان این‌که تعداد شهدای زن از ۲۵۰ نفر عبور کرده است، می‌گوید: «۲۱۶ نفر از افراد کمتر از ۱۸ سال شهید شده‌اند و ۱۷ نفر از شهدا کودکان کمتر از ۵ سال هستند.»

۷ بیمارستان از رده خارج شده است

سخنگوی وزارت بهداشت با بیان این‌که تاکنون بیش از ۴۰۰ واحد از مراکز بهداشتی و درمانی آسیب دیده‌اند، می‌گوید: «اورژانس در خط مقدم قرار دارد، تاکنون ۵۵ پایگاه و ستاد اورژانس کشور را مورد هدف قرار داده‌اند، همچنین به ۴۶ آمبولانس نیز آسیب رسیده است و از رده خارج شده‌اند، سه نفر از همکاران اورژانس نیز به درجه رفیع شهادت نائل شده و ۷۷ نفر از این افراد هم مصدوم شده‌اند.» کرمانپور در مورد خسارت‌ها در بخش درمانی و بیمارستانی توضیح می‌دهد: «۳۸ مرکز بیمارستانی آسیب دیده‌اند، ۱۴ نفر مجروح شده‌اند، ۱۶ نفر شهید شده و ۷ بیمارستان به دلیل نزدیکی به مراکز نظامی و خطر از رده خارج شده و بیماران آنها به بیمارستان‌های دیگری منتقل شده‌اند.» او با اشاره به این‌که مراکز بهداشت، مراکز ارائه خدمات به بیماران مزمن، سالمندان، زنان باردار و مراقبت‌های دوران بارداری واکسیناسیون و اطفال هستند از آسیب به ۲۱۶ مرکز بهداشتی در کشور خبر می‌دهد و می‌گوید: «در این بخش ۲۵ نفر از همکاران مجروح و ۵ نفر به درجه رفیع شهادت نائل آمده‌اند.» سخنگوی وزارت بهداشت توضیح می‌دهد: «یک آمبولانس دریایی که مراقبت‌های مادران باردار را در جزایر مختلف انجام می‌داد از رده خارج شده است ولی ما در تکاپو هستیم دوباره آن را برقرار کنیم اما از آنجا که آمریکا و اسرائیل قدرت تشخیص آمبولانس درمانی دریایی را از قایق‌های نظامی ندارند امکان راه‌اندازی مجدد آن بسیار ضعیف است.»

> وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در نامه هایی به رئیس سازمان بهداشت جهانی و دبیر کل سازمان ملل خواستند مانع از حمله به مراکز درمانی، امدادی و علمی شوند

نامه وزیر بهداشت به مجامع جهانی

کرمانپور در مورد نامه دکتر ظفرقندی به مجامع جهانی می‌گوید: «افزایش حملات به مراکز بهداشتی و درمانی و حمله به انستیتو پاستور که یکی از افتخارات جهانی با ۱۱۰ عضو هیأت علمی و ۴۰۰ کارشناس است، نشان می دهد شلیک به علم و دانش عملاً در این جنگ هویداست. آمریکا و رژیم صهیونیستی به هیچ اصول انسانی در جنگی که تحمیل کرده‌اند پایبند نیستند. با این که ما هیچ امیدی از سازمان‌های جهانی نداریم، اما از آنجا که انستیتو پاستور یکی از مراکز معتبر تولید واکسن و دارو و بیوتکنولوژی در منطقه و در جهان است، دکتر ظفرقندی وزیر بهداشت برای رئیس سازمان بهداشت جهانی و دبیرکل سازمان ملل نامه‌هایی نوشتند. در این نامه‌ها از این دو نفر خواسته شد علاوه بر محکوم کردن حملات وحشیانه، از حملات نظامی به مراکز بهداشتی و درمانی، امدادی و علمی و دانشگاهی جدا پرهیز شود. شاید در چندین سال گذشته برای اولین بار است که به مراکز علمی و دانشگاهی حمله می‌شود و در آن نامه‌ها درخواست شده که شرایط کمک‌های بشردوستانه و امکان استفاده از آن کمک‌ها فراهم شود که منتظریم ان‌شاءالله پاسخ آنها را دریافت کنیم.»

برش

کمبودها برطرف می‌شود

سخنگوی وزارت بهداشت در مورد دغدغه مردم و نگرانی هایی که درباره کمبود دارو در شرایط جنگی وجود دارد، می‌گوید: «وزارت بهداشت در همه ادوار ذخایر استراتژیک و ذخایر تولیدی دارو داشته و دارد. در حال حاضر به غیر از موارد نادر، کمبود دارویی نداریم که آن هم در تلاش هستیم به روش‌های مختلف که خطری نداشته باشد، دارو وارد کنیم. حتماً خبرها را شنیده‌اید که این بخش از حملات دشمنان صهیونی-امریکایی در امان نبوده و آنها برخی از محموله‌ها را مورد هدف قرار می‌دهند ولی با کمک روش‌ها و برنامه‌هایی که داریم ان‌شاءالله این موارد هم تأمین خواهد شد.»

خطر بیولوژیکی وجود ندارد

بعد از تهاجم دشمن به انستیتو پاستور شایعه‌ای مبنی بر وجود مشکلات بیولوژیک مطرح شده بود که کرمانپور در مورد این شایعه می‌گوید: «ما حمله به پاستور را چند روز دیرتر اعلام کردیم به این دلیل که امکان رفتن به مجموعه از نظر امنیتی به دلیل تخریب‌هایی که انجام شده بود، فراهم نبود. کارشناسان بعد از چند روز کار با توجه به این‌که مرکز فعالیت‌های بیولوژیک در مکانی بود که هدف قرار نگرفته، اعلام کردند هیچ مشکلی وجود ندارد و مردم به خصوص ساکنین اطراف هیچ نگرانی نداشته باشند. ما خودمان در انستیتو پاستور حضور پیدا کرده‌ایم، عکس و فیلم گرفته‌ایم، بازرسان اقداماتشان را انجام داده‌اند و هیچ مشکلی وجود ندارد.»

سخنگو و معاون وزیر آموزش و پرورش به «ایران» خبر داد

ادامه آموزش آنلاین تا آخر فروردین ماه

غزل رضایی- با تداوم حملات صهیونی-آمریکایی به ایران، وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد همه کلاس های آنلاین سراسر کشور تا پایان فروردین ماه ادامه خواهد داشت؛ تصمیمی که به گفته سخنگو و معاون برنامه‌ریزی و توسعه منابع این وزارتخانه، با هدف تأمین آرامش خانواده‌ها و تداوم آموزش در شرایط فعلی اتخاذ شده است. علی فرهادی در گفت‌وگو با «ایران» درباره ادامه کلاس های آنلاین دانش‌آموزان سراسر کشور تا اطلاع ثانوی می گوید: «آموزش و پرورش تصمیم گرفت برای آرامش خاطر والدین، امنیت و تأمین سلامت دانش‌آموزان، آموزش مجازی را تا پایان فروردین در تمام استان‌ها، تمام مدارس و تمام مقاطع تحصیلی ادامه دهد. بعد از فروردین‌ماه نیز متناسب با شرایط کشور تصمیم می‌گیریم.» معاون وزیر آموزش و پرورش درباره ابعاد مختلف آموزش مجازی توضیح می‌دهد: «آموزش مجازی دو بعد دارد؛ یک بعد آن آموزش تعاملی و یک بعد غیرتعاملی است. در بعد تعاملی، معلم و دانش‌آموز با هم در بستری مانند شبکه شاد گفت‌وگو می‌کنند. اما یک نوع از بستر غیرتعاملی و آموزش یک‌سویه، مدرسه تلویزیونی ایران است که از شبکه آموزش پخش می شود. بستر سوم، بسته‌های آموزشی آفلاین هستند که با همکاری معلمان، معاونان و مدیران مدارس تهیه شده و در اختیار دانش‌آموزان قرار خواهد گرفت. بسته‌های آموزشی، نوعی آموزش آفلاین و غیرتعاملی هستند که به‌عنوان مکمل آموزشی مورد استفاده قرار می‌گیرند. البته بسته‌های آموزشی آخرین اولویت ماست و اولویت اول ما آموزش مجازی در بستر شبکه دانش‌آموزی شاد است.»

فرهادی درباره بازخوردها از آموزش‌های مجازی در اسفندماه می‌گوید: «مهارت آموزش مجازی در کشور تثبیت شده است. در اسفند سال گذشته، زمان آموزش نسبت به سال‌های قبل بهتر رعایت شد. در شرایط عادی، ما فرصت آموزش در هفته پایانی اسفند را از دست می‌دادیم، چون خیلی از خانواده‌ها هفته آخر اسفند به مسافرت می‌رفتند، اما امسال کلاس‌های آنلاین تا ۲۸ اسفند ادامه داشت و تقریباً تمام دانش‌آموزان در سراسر کشور، مخاطب آموزش آنلاین بودند.»

سخنگوی وزارت آموزش و پرورش درباره زمان برگزاری امتحانات نیز توضیح می‌دهد: «در سال‌های گذشته امتحانات پایه نهم به‌صورت هماهنگ کشوری برگزار می‌شد، اما امسال هیچ امتحان هماهنگ کشوری برای پایه‌های هفتم تا دهم برگزار نخواهد شد و این آزمون‌ها با برنامه‌ریزی هر استان به‌صورت استانی اجرا می‌شود. آغاز امتحانات نیز با یک هفته تأخیر، از نهم خردادماه خواهد بود و امتحانات پایه‌های هفتم تا دهم از همین تاریخ شروع می‌شود. امتحانات دوره ابتدایی همچنان به شکل توصیفی برگزار می‌شود و ثبت نتایج توصیفی این مقاطع نیز از نهم خرداد آغاز خواهد شد. همچنین برگزاری امتحانات پایه‌های یازدهم و دوازدهم وابسته به زمان کنکور است؛ در حال حاضر تغییری در روند برگزاری آنها پیش‌بینی نشده، مگر اینکه زمان کنکور تغییر کند که فعلاً برای اظهارنظر قطعی درباره آن زود است.» معاون برنامه‌ریزی و توسعه منابع وزارت آموزش و پرورش با اشاره به اینکه فرهنگیان می‌توانند در محلی که آموزش و پرورش برای اسکان آنها در تعطیلات در نظر گرفته بود، بمانند، می‌گوید: «برای آرامش و رفاه فرهنگیانی که در سفرهای نوروزی هستند و با توجه به اینکه آموزش به شکل مجازی ادامه دارد، ما بخشنامه اسکان نوروزی فرهنگیان را تا ۲۸ فروردین تمدید کرده‌ایم. هرسال مهلت حضور معلمان در محل اسکان نوروزی تا ۱۴ فروردین بود. تأکید وزیر آموزش و پرورش این است که چه فرهنگیان و چه غیرفرهنگیانی که در سفر هستند، بتوانند از امکانات آموزش و پرورش استفاده کنند.»

روایتی از چهار شاهد و بازمانده حمله وحشیانه آمریکا به مدرسه شجره طیبه میناب

حنانه کجاست؟

گزارش خبری

نیلوفر منصوری
گروه گزارش

صبح‌های میناب همیشه با قدم‌های آرام بچه‌هایی شروع می‌شد که از کوچه‌پس کوچه‌های محله می گذشتند تا به مدرسه شجره طیبه برسند؛ همان مسیری که ریحانه مهدی خواه و خواهرش حنانه مهدی‌خواه هر روز با عجله طی می کردند تا زنگ اول را از دست ندهند. آن روز هم همه چیز عادی شروع شد و هیچ‌کس فکر نمی کرد ظهر شکل دیگری داشته باشد و جنگ درست از این مدرسه آغاز شود؛ جنگی که حوالی ظهر ناگهان خودش را نشان داد. پیش از آن که زنگ پایان بخورد، چند انفجار مهیب کلاس ریحانه و بقیه دانش‌آموزان را لرزاند و در چند دقیقه، مدرسه ای که همیشه پر از دانش‌آموز دختر و پسر بود، آوار شد؛ بی آنکه بسیاری از بچه ها فرصت رفتن پیدا کنند.

ریحانه می گوید: «اون روز مثل همیشه بود. برای چند لحظه خانم معلم رفت به دفتر مدرسه و صدای بچه ها توی کلاس پیچید. با بچه ها پچ پچ می کردیم و هر کس چیزی می گفت. چند نفر می گفتند شایعه س... کدوم حمله؟ اینجا فقط یه مدرسه س. اینجا چی داره که بخوان بزنن؟ نقشه ایران رو روی دیوار به همدیگه نشون می دادیم و می گفتیم ببینید ایران چقدر بزرگه؛ اسرائیل به این کوچیکی هرگز جرأت نمی کنه به ایران حمله کنه.» آن گونه که او به خاطر می آورد حرف ها با خنده و شوخی همراه بود، با این حال نمی دانست چرا دلش آشوب است. شاید به خاطر حنانه، خواهر کوچکش که در انتهای راهرو در کلاس اول درس می خواند: «حنانه هر وقت می ترسید می اومد پیش من. منم آرومش می کردم و مراقبش بودم.»

با اینکه فقط چند سال از او بزرگ‌تر بود، اما نقش «خواهر بزرگ‌تر واقعی» را داشت؛ کسی که باید همیشه مطمئن می شد حنانه حالش خوب است. او می گوید: «همین طور که در مورد جنگ حرف می زدیم یک دفعه صدای وحشتناکی اومد و بعد انفجار و آتیش شد. یکهو همه چیز از هم پاشید. کلاس آتیش گرفت، شیشه ها ریخت رو سرمون، هوا تاریک شد، میز و صندلیا تکون خوردن. دستم رو گذاشتم روی صورتم و من هم مثل بچه ها جیغ کشیدم. وقتی به خودم آمدم دیدم نوک انگشتانم خونی شده. صدای گریه و جیغ از هر طرف می اومد. گرد و خاک کل فضا رو گرفته بود و سقف و دیوار ریخته بود روی بچه ها.»

اسم‌هایی که خاطره شدند

ریحانه فقط یک نگرانی داشت؛ «حنانه کجاست؟»: «به سختی از میان آوار و دود بیرون اومدم. دست و پاهام می لرزید اونقد ترسیده بودم که یادم نمیاد چطور از کلاس و بین آوار بیرون اومدم. بچه ها همینجور جیغ می زدند و کمک میخواستن. معلما هم تلاش می کردن اونها را بیرون بکشن. به سختی خودم رو به راهرو رسوندم تا بلکه بتونم به حنانه برسم. اما نمی شد و معلما همه رو به حیاط فرستادن.» او دقیق به خاطر دارد که انفجار اول به دفتر مدرسه خورده بود؛ جایی که معمولاً مدیر و معاونان در آن بودند. انفجار دوم اما مستقیم کلاس ها را زده بود؛ کلاس اول، کنار نمازخانه، جایی که بچه های کوچک تر بودند و معلم هایی که با دست های خالی میان دود و خاک دنبال کودکان می گشتند تا با تمام توان آنها را از زیر میزها بیرون بکشند. ریحانه بعد از حادثه دو بار جراحی شد؛ پزشکان تکه های شیشه را از پشت چشم، داخل بینی و پیشانی اش بیرون آوردند. اما دردهای جسمی برای او اصلی ترین زخم نیست. چیزی که او را می شکند، اسم‌هایی است که بعد از آن روز شنید؛ فاطمه، نازنین زهرا، سمانه، هانیه و دوستانی که دیگر در لیست حضور و غیاب کلاس پنجم نیستند. او آرام می گوید: «اونا رفتن... ولی خوبن. جاشون خوبه پیش امام حسین. ما که گریه می کنیم برای این دنیای مسخره‌س... برای حال خودمونه.»

چهار دقیقه سرنوشت ساز

روایت زهرا جباری، مادر ریحانه و حنانه، با جزئیاتی دقیق و دردناک همراه است؛ انگار آن روز را بارها و بارها مرور کرده باشد. همه چیز با زمان های مشخص در ذهنش حک شده: ۱۰:۵۸ تماس معلم حنانه، لحظه ای که گفته شد بچه ها زودتر به خانه برگردند؛ چهار دقیقه ای که خاله بچه ها تا رسیدن به مدرسه فاصله داشت؛ ۱۱:۲۴ لحظه انفجار؛ و ۱۱:۲۸ لحظه ای که خاله مقابل ویرانه مدرسه ایستاد. چهار دقیقه... فاصله ای که به قول او «یک زندگی را از هم پاشید».

او با بیان اینکه هیچ وقت فکرش را نمی کرد روزی برسد که مجبور شود ساعت دقیق تماس معلم را با ساعت اصابت موشک مقایسه کند، می گوید: «صبح همه چیز عادی بود. موهای حنانه رو شونه زدم و زیپ کیف ریحانه رو بستم و بدرقه شون کردم. تا زمانی که ساعت ۱۰:۵۸ دقیقه بودکه معلم حنانه تماس گرفت و گفت باید بریم و بچه‌ها رو تحویل بگیریم. حرف‌های معمولی و نه هیچ هشدار دیگه ای و به فاصله کمتر از نیم ساعت دخترم را از دست دادم.»

اما سخت‌ترین بخش روایت او لحظه ای است که حنانه پیدا نشد: «خودم رو به مدرسه رسوندم بین دود و آوار، والدین اسم بچه هاشونو داد می زدن. بچه های زخمی اسم مامان و باباشونو جیغ می زدن. بعضیا بچه های زخمی رو جابه جا می کردن، اونهایی که پیدا می شدند تو آغوش می کشیدن، اما حنانه من هیچ جا نبود. یکی از اولیا گفته بود حنانه رو تو حیاط مدرسه دیده و شاید کسی بچه رو جای امنی برده. منم امیدوار بودم که اینطورباشه.» امیدی کوچک که در دل مادر روشن شد اما امیدی کوتاه که صبح فردا خاموش شد: «اون دو کودکی که دیده بودن، هر دو شهید شده بودند و هیچ‌کدام حنانه نبود.»

> خودم رو به مدرسه رسوندم بین دود و آوار، والدین اسم بچه هاشونو داد می زدن. بچه های زخمی اسم مامان و باباشونو جیغ می زدن. بعضیا بچه های زخمی رو جابه جا می کردن، اونهایی که پیدا می شدند تو آغوش می کشیدن، اما حنانه من هیچ جا نبود

صورت حنانه با یک لک کوچک

فردای حادثه، نام حنانه در میان شهدا در سردخانه ای در میناب ثبت شد. مادر لحظه دیدن پیکر او را این‌گونه توصیف می کند: «خاکی نبود، سوخته نبود، حتی لباسش مثل بچه هایی که زیر آوار مونده بودن نبود. فقط یک لک کوچک داشت؛ اندازه یک عدس، روی گونه اش. فکر می کنم موج انفجار دلش را ترک داده، انگار قلبش ایستاده باشه.» جمله را آرام می گوید؛ انگار اگر بلندتر بگوید، قلب خودش هم می ایستد.»

ریحانه حالا مانده و دفترهایی که هنوز لکه‌های خون آن روز را روی خود دارند: «بعضی شب‌ها بیدار میشم و خیال میکنم حنانه پرده را کنار می‌زنه و میگه «بیا بازی کنیم». اما فضای خونه عوض شده و صدای پای حنانه نیست، خنده اش نیست.» ریحانه انگار یکباره بزرگ شده باشد؛ گویی چند دقیقه بین ۱۱:۲۰ تا ۱۱:۲۴؛ او را سال ها جلو برده است. اما میان همه این‌ها، وقتی اسم دوستانش را می گوید، لحنش نرم می شود؛ انگار باور دارد آنها به جایی رفته اند که ترس و انفجار نیست.

کلاس هایی که فروریختند و معلم‌هایی که سپر شدند

در لحظاتی که سایه جنگ بر میناب سنگینی می کرد، معلم های شجره طیبه بی صدا بار آرامش مدرسه را به دوش می کشیدند؛ همان هایی که حتی در دل تهدیدها، تلاش می کردند مدرسه را برای بچه ها عادی و امن نگه دارند. عاطفه ذاکری، معلم کلاس ششم دخترانه، ۸ سال سابقه دارد و ۵ سال آن را در شجره طیبه زندگی کرده است. او روایتش را با عادتی ساده اما پرمعنا آغاز می کند: «هر روز صبح، وقتی وارد مدرسه می شدیم، تک تک همکاران دست هم را می گرفتند، سلام می کردند، احوال هم را می پرسیدند. این فقط سلام نبود؛ دلگرمی بود، اینکه همه کنار هم هستیم.» همان روز هم همین‌طور شروع شد. بعد از مراسم صبحگاهی، معلم ها وارد کلاس ها شدند و روز مثل همیشه آغاز شد. او با یادآوری آن روز می گوید: «زنگ اول که تمام شد، با معلم ها طبق رسم ماه رمضان در زنگ تفریح اول به نمازخانه رفتیم تا سوره «یس» بخوانیم. رسم هر ساله مان بود. قاریان و حافظان قرآن در میان مان بودند؛ خانم عسکری، خدیجه کمالی و سعیده مختاری. زنگ دوم هم عادی گذشت، تا اینکه در زنگ سوم خبرهای مبهمی از حمله به تهران شنیده شد. نگرانی بالا گرفت و تصمیم گرفتیم با دستور از منطقه مدرسه را تعطیل کنیم.» اجازه تعطیلی مدرسه صادر شد و معلم ها شروع به تماس با والدین کردند. ساعت حدود ۱۰:۴۵ بود. اما هیچ‌کس نمی دانست چند دقیقه بعد چه اتفاقی خواهد افتاد.

ذاکری با بیان اینکه اولین انفجار فقط چند ثانیه پیش از دومی بود، می گوید: «در حال دویدن به سمت کلاسم بودم که انفجار دوم ساختمان را لرزاند و در لحظه ای که وارد کلاس شدم، انفجار سوم همه چیز را تکان داد.» کلاس او و کلاس خانم نادمی از معدود کلاس هایی بودند که کاملاً فرو نریختند و همین باعث شد آنها زنده بمانند. او با دست راستش -دست چپش از حرکت ایستاده بود- دانش آموزان را از میان دود و شیشه بیرون کشید: «دو نفر از شاگردانم شهید شدند. صحنه های خیلی دردناکی بود. پدرها و مادرها با فریاد اسم کودکان شان را صدا می‌زدند؛ بدون اینکه پاسخی برایشان وجود داشته باشد.»

دانش‌آموزان و معلمانی که پیدا نشدند

او تأکید می کند: «مدرسه فقط دخترانه نبود؛ طبقه بالا دخترانه، طبقه پایین پسرانه بود. ۷۳ دانش آموز پسر داشتیم. چهار نفرشان شهید شدند و از برخی فقط قطعاتی از بدن پیدا شد. کودکانی مثل ماکان نصیری هنوز پیکرشان پیدا نشده است. برخی خانواده ها دو فرزند را از دست دادند؛ برخی فقط یک دست یا یک پا تحویل گرفته اند.»

از معلمان طبقه بالا فقط او و خانم نادمی زنده ماندند و ۲۶ نفر از همکارانش شهید شدند.

زندگی دو فصل شد

روایت سمانه کمالی، معلم پایه چهارم دبستان دخترانه شجره طیبه میناب، بخش دیگری از تصویر این روز تلخ را کامل می کند. او ۵ سال در این مدرسه درس داده و صبح حادثه ناچار شد برای مراسم فوت زن عمویش به سرعت مدرسه را ترک کند؛ رفتنی که آن‌قدر معمولی به نظر می رسید که هیچ‌کس گمان نمی برد چند ساعت بعد معنای دیگری پیدا کند. پیش از خروج، لحظه ای کوتاه وارد کلاس قرآن شد تا بچه‌ها را ببیند. چند ثانیه کنارشان نشست. او می گوید: «انگار دلم می خواست همان لحظه آخر را با آنها باشم. حس عجیبی در وجودم بود و احساس می کردم قرار است اتفاق خاصی بیفتد.» او از بیمارستان به سمت خانه در حرکت بود که خبر رسید مدرسه هدف قرار گرفته و همان کلاسی که چند دقیقه قبل در آن نشسته بود، میان دود و انفجار ناپدید شده است.

عصر همان روز قرار بود چند معلم که دوستان صمیمی اش هم بودند برای افطار به خانه اش بروند. او می گوید: «مواد غذایی هنوز دست نخورده در یخچال مانده؛ کادویی که همکارانم برایم به مناسبت بازگشتم از کربلا آورده بودند، هنوز باز نشده. از روز حادثه نتوانسته ام به بسیاری از نقاط خانه نگاه کنم؛ انگار همه چیز همان روز متوقف شده است.» وقتی از همکارانش حرف می زند، بغض گلویش را می گیرد: «صبح همان روز به یکی از همکارانم گفتم چقدر نورانی شده. چقدر زیبا شده. حالا فکر می کنم شاید نشانه ای بوده که آن وقت متوجه نشدم. او خیلی دوست داشت شهید شود و همیشه به شهدای گمنام و شهدای کربلا رشک می ورزید.» از ۱۵ دانش آموز کلاس او، ۱۰ نفر شهید شدند، یک نفر آسیب شدید دیده و بقیه زنده مانده اند. او می گوید هر کسی که آن روز در مدرسه بود، بخشی از زندگی اش برای همیشه خاموش شده است.

آگهی دعوت به مجمع عمومی فوق‌العاده نوبت سوم

بدین وسیله به‌اطلاع می‌رساند مجمع عمومی فوق‌العاده شرکت تعاونی ۱۰۱۳ کارکنان آگاهی کردستان، مورخه بیست و ششم فروردین روز چهارشنبه رأس ساعت ۱۶ در محل مسجد جامع قبا، جنب پروژه تشکیل می‌شود.

دستور جلسه:

۱- تمدید مدت فعالیت تعاونی موضوع ماده ۵ اساسنامه